

۱۱۰۵۲۷۲
۳۰۳

خدا ایکتب بخواب شاه آمد

خمینی با خدا همراه آمد

شهنشاه جوانمرد جوان بخت

زوحشت بر زمین افتاد از تخت

تو گوئی طبع فرمان الهی

فریاد افاده است از تخت شاهن

بصد رحمت دوباره رفت بالا

چنین فرمود با ما و رعای

آمد انی که ما خدمت در خواب

حرا این وقت شب گشتی شرفیاب

اگر لطف به شاهنشاه داری

خمینی را چرا همراه داری

اگر خواهی سراغ ما بپاشی

از این پس منی کنشهایایی

که این آثار باید بخت کرده

به ما شاهنشاهی را سخت کرده

نمود انی چه آورده بر روزم

که میباید بر روز خود بگوزم

یکایک عکسهایم باز گردید

همه فامیل من آواز گردید

تمام اختیارات از کف دست

دوباره باز آید اشرف دست

چنان آتش زده بر جسم و جانم

که دود آید بیرون از دود مانم

مرا محلول بجائی بود و جانم

برای خویش بودم باد شاهن

مقام داشتیم و الا مقام

حرمی داشتیم با احترام

عجب شخصیتی بودم ، خدا ایما

چه اعلی حضرت بودم خدا ایما

همیشه شاه اردن آرزو داشت

که مثل من شود ارباب نگ داشت

همین سلطان حسن شاه مراکش

زمن تقلید میکرد جاکش

همه چیزم از قبل نیز سر بود

فقط قدری دماغش گند ، سر بود

شدم محبوب همه پادشاهان

خصوصاً پادشاه انگلستان

ولی در رشیک پوشی در رشادت

به من میکرد الزامات حسادت

بسیار بخت جلالی داشت من

شکوه لایزالی داشت من

علم کردم یکی حزب سیاسی

برای حفظ قانون اساسی

عجب حزبی ؟ حزب توده بهتر

زهر حزبی که قتل بوده بهتر

شدند عضوی تمام کاروندان

که بیشتر بود از روشن برندگان

در دنیا چیز خوبی ساختم من

چه رستاخیز خوبی ساختم من

ترقی داد من این چند ساله

بهر دم کردم من هر روز امله

ولیکن آخر آنرا ول نمودم

خمینی گفت و من کفیل نمودم

چنان گوید محکم مع خود را

که کردم منتفی تابع خود را

هر آن کاری که او فرمود کردم

غور خویش را ناپود کردم

ولی او را دعو را کرده خاموش

نکرده لایه و عجز مرا گوش

زیست را دیموگتم بپاکید

که که خوردم غلط کردم ببخشید

چنان از دست ایشان کرده آمدی

که صد رحمت بر رحم صدق

خدا او را بگویند آیت اله

چه میخواهی در گراز جان این شاه

مرا بکار کرده سنگ رنج

کشد چون گاو میشی نوی مسلح

چنین که تیر روز و تیر بخت

چه سودی میسر از تاج و تخت ؟

زین خوابی ندیدم بگفته ناخوش
 بیا کورش که ما دیدیم اینجا
 اگر گفتم تو آسوده بخوابی
 بیا و با خموشی برو شو
 بیا کورش که وقت خواب بگذشت
 نه اورا تکه ای بر انگلیس است
 نه آمریکا بود پشت و پناهنش
 خدا ایا با قافا برورد کارا
 اگر او آیت اله هست باشد
 نه قاتل بودم اینجا نه دزد
 چه خد متها که کردم دانه دانه
 نرنجاند ز خود یکدم سیارا
 بد ادم نقشها را بشک بشک
 خردم تانکها را دست دست
 ولی با این همه کار سیاست
 نشه میدم شمشای که خدائی
 شعر و رشود بکار انداختم من
 خد افروید ساکت باش ایله
 نه هر که چپ نشد غفلت (سیا) بود
 مرا نشد ناخفن از تو عجب نیست
 تو بر طبق اصول دیپلماسی
 نه از چپ رفته ای برگشته از راست
 بدست آمده این قدر رسیدی
 به امرا و به امن مستند نشستی
 به حکم او شدی خصم فلسطین
 نه نفت است این که با زور گلوله
 زمین از خون مردم لاله گون شد
 از این خوشی خد من هاهم را ریاب
 سگی بودی نگهبان سرایش
 کتون ای پادشاه دم میرده
 غنیمت ندیدی در میان غریبی
 بهایان آمد آن ایام شهرین
 هزاران قتل کردی با مهابرت
 مسلمان میشدی نه وقت لازم
 بود دست انداختن حتی خد ارا
 نکردی لحظه ای فکرتش که شاید

هنوز آسوده خوابیده است کورش
 درین راحت نخواهدیم اینجا
 بشیمانم بیمار در حسابی
 تو هم چون من اسیر خشم او شو
 عجب خلق دیدم در این دشت
 نه یاد نیای چپ و راست و این است
 درخت سبب باشد تکه گاهش
 بگو آسوده بگذر از ما
 به ظل اله میباید باشد ؟
 که این شد دست آخر دستم
 که ماند نام نیک جاودان
 فرستادم حقوق مافیا را
 که هر چه زود تر چاهش خشک
 بد ادم پولها را بسته بسته
 ولی با این همه درون لیاقت
 چچی با اینکه با امور سیاسی
 شما را غایت نشناختم من
 ندیدم از تو ایله تر میشده
 نه هر که چپ گرا شدی خد ایود
 خد انشناس شاهان طبیعی است
 فقط ارباب خود را میشناسی
 رهی رفتی که ارباب تو میخواست
 طغاب از کرده مردم کشیدی
 قلمهای مخالف را شکستی
 به صهیونیسم دادی نفت و بنزین
 نمودی خون مردم توی لوله
 وطن یکبار چه حمام خون شد
 فراوان کرده ای ای شاه قصاب
 مرتب دم تکان دادی برایش
 زمان قدر مردم رسیده
 سرآمد دور مردم فریب
 که میگفتی سخن از مذ هب بودین
 ولی غافل نبودی از زیارت
 به مشهد میشدی یکروزه عازم
 خودت را خوانده بودی سایه ما
 از این کارت خد ارا خوش نباید

۱۱۰۲۷۶

کتابخانه آنلاین «طاقانی و زمانه ما»

کنون ای سایه من مایه من
 نبیخواهند مردم سایه من

که یارب سایه برگز از سرما
 مکن فوتی بر این بیچاره موجود
 حضور شاه طوفان شد شرفیاب
 مرتب داد میزد توی بستر
 شهینشاه عظیم الشان بد بخت
 از آن خواب گران کرد بد بیدار
 فقط گوشه نشینی این حد ارا
 بخوان ای شاه شاهان اشهد خویش

هم گویند بامن پیروز برنا
 خدا رو به همین کرد و فرمود
 یکی طوفان برآمد تند و بی تاب
 ز وحشت پادشاه داد گمتر
 بد بالا برت شد از جانب تخت
 سرش خورد از عقب محکم بد یوار
 ندید آنجا همین یا خد ارا
 مکن توبه ز اعمال بد خویش

۱۱۰۵۲۷۶



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»